نقدی بر خاطرات ملکه‏ی پهلوی

ارتشبد فریدون جم

اشاره

چند تن از خوانندگان به چاپ مقاله‏های ارتشبد فریدون جم و سپهبد مبصّر در شماره‏ی 38«نشریه‏ی داخلی حافظ»ایراد گرفته‏اند.ما،چاپ‏ این نوشته‏ها را برای روشن شدن حقایق تاریخ معاصر سودمند می‏دانیم. با این همه همیشه نظرات مخالف را هم بازتاب می‏دهیم و به همین‏ دلیل به نقل چند جمله از نامه‏ی آقای مهندس کیوس گوران از ساری‏ کفایت می‏کنیم:

«حافظ را انتشار دهید که این خود به معنی حیات و حضور است و اگر بخواهد«داخلی»باشد و به شرح خاطرات تیمساران معظم‏ شاهنشاهی که حتا به‏گاه نقل ایراد هم،به اشمئزاز برده‏گونه‏ی خود «شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه»از لب و لوچه‏شان نمی‏افتد،دامن به این‏ شبهه می‏زند که مریدان داخلی اعلی حضرت،به سعی مشکور،نام و یادش را باقی می‏دارند!حافظ را حتا به صفحات سفید که گواه دل‏ خونین ما خواهد بود،منتشر کنید؛اما میالاییدش به شرح مدح خود و خاطره‏داران میراث‏خواران هخامنش»!

ما ضمن بازتاب این انتقاد،برآنیم که فرصت دادن به نقل‏ اظهارنظرها(ولو با آن اظهارنظرها مخالف باشیم)،بهتر از سانسور آن‏هاست.برای نمونه،کتابی در ایران با عنوان خاطرات ملکه‏ی‏ پهلوی منتشر شده است.ارتشبد جم که در آن کتاب از او هم به عنوان‏ داماد رضاشاه سخن رفته است،بر این کتاب نقدی نوشته و با خط خوش‏ خویش آن را در اسفند 1385 از لندن به ما به تهران فرستاده است.ما چه‏گونه به این نقد جدّی بی‏اعتنایی کنیم؟باز هم داوری با خوانندگان‏ است.

اخیرا در ایران کتابی چاپ و منتشر شده است به نام خاطرات‏ ملکه‏ی پهلوی.چون من مدت 8 سال در خانواده‏[ی سلطنتی پهلوی‏] زندگی کرده‏ام و بعد از آن هم با آن‏ها،بی‏ارتباط نبوده‏ام،بویژه با ملکه‏ی‏ مادر که هر هفته یک روز برای ناهار به دیدار ایشان می‏رفتیم.در این‏ دیدارها،آقایان دشتی،حجازی،مسعودی،خانم نصیری،اتابکی و دیگران دعوت می‏شدند.علیا حضرت ملکه نسبت به من همان محبت‏ و رفتار قبلی را داشتند و موقعی که به اسپانیا رفتم،اغلب تلفن‏ می‏فرمودند.از قول علیا حضرت نوشته‏اند که من(فریدون)آن‏قدر دنبال‏ زنان شوهردار و بی‏شوهر بوده‏ام که آخر الامر،والا حضرت شمس آن را غیرقابل تحمل دانسته و از من جدا شده‏اند.حقیقت این است که من با والا حضرت شمس فقط یک سال مرتبط بوده‏ام و پس از یک سال، والا حضرت شمس دلداده‏ی مهرداد پهلبد شدند و من دیگر ارتباط با ایشان را قطع کردم.

ولی هر شب برای شام در معیت والا حضرت شمس به دیدار اعلی حضرت رضاشاه پهلوی می‏رفتیم.چون اجازه‏ی جدایی کسب‏ نکرده بودیم و نه والا حضرت و نه من می‏خواستیم باعث ناراحتی‏ اعلی حضرت رضاشاه بشویم.در وقایع 1320 به دستور اعلی حضرت من‏ خانواده را به اصفهان بردم و شرح آن را در روزگار نو مجله‏ی آقای‏ شهباز(حسن)[کذا]نوشته‏ام.

موقعی که اعلی حضرت برای ترک ایران عازم بندر عباس شدند، والا حضرت شمس و من همراه ایشان بودیم،چون والا حضرت شمس‏ اراده کرده بودند که همه‏جا همراه پدر خود باشند.در توقف کرمان من به‏ عرض اعلی حضرت رسانیدم که فقط تا بندر عباس در رکاب ایشان‏ خواهم بود و بعد به تهران برمی‏گردم.اعلی حضرت سرهنگ سیاه‏پوش‏ فرمانده لشکر کرمان را احضار و فرمودند به اطلاع محمد رضاشاه برسانید که مایل‏اند من همراه ایشان باشم و برای من گذرنامه تهیه کرده، بفرستند.

در تهران گذرنامه حاضر کردند و با هواپیمای Tiger به رفسنجان‏ فرستادند.

جریان برگشت به ایران از موریس پس از چندماه‏[را]در روزگار نو نوشته‏ام.چون بالاخره دولت انگلیس موافقت کرد که اعلی حضرت به‏ کانادا تشریف ببرند و قصد این بود که اعلی حضرت رضاشاه مدت یک‏ ماه در افریقای جنوبی بمانند تا حرکت کشتی‏ها به شکل Convoy ترتیب‏ داده شود.اعلی حضرت فرموده بودند که به هتل نخواهند رفت.محلی‏ جهت اقامت موقت ایشان اجاره شود.که این کار را به عهده‏ی Captain Oickwod آجودان مخصوصی که برای اعلی حضرت معیّن شده بود، گذاردیم.